

نقد تئوری ذاتی و عرضی در دین (۲)

علی ربّانی گلپایگانی

اشاره

برخی از نویسندگان معاصر فرضیه «تحول‌پذیری احکام اسلامی» را مطرح کرده و برای توجیه علمی و فلسفی آن احکام اسلامی را به دو بخش ذاتیات و عرضیات تقسیم کرده‌اند. در نوشتار پیشین پس از تبیین این تئوری، دو نمونه از نقدهای وارد بر آن را بیان نمودیم. در این نوشتار نقدهای دیگر آن را تبیین خواهیم کرد.

انتظار بشر از دین

علوم انسانی را نیز بر علوم طبیعی عطف کرده و آیات و روایات مربوط به مسایل سیاسی، اقتصادی و مانند آن را عرضیات دین دانسته است.

یکی از مسایل مهم در حوزه دین‌پژوهی، بحث درباره قلمرو دین است. چه کسی و بر اساس چه ملاکی می‌تواند قلمرو دین را مشخص کند؟ آیا

از نظر طراح تئوری ذاتی و عرضی در دین گزاره‌های قرآنی و روایی مربوط به قوانین طبیعی، عرضیات دین‌اند نه ذاتیات آن، به این دلیل که دینداران انتظار چنین تعالیمی را از دین ندارند و نباید آنها را جزء وظایف دینی و مأموریت‌های الهی پیشوایان دین دانست. وی، آنگاه

کند، و به نیازهای او پاسخ گوید، اما به دلیل محدودیت شناخت بشر، او نمی‌تواند نیازهای خود را به طور کامل تشخیص دهد، بدین جهت به هدایت‌های وحیانی و راهنمایی دین آسمانی نیازمند است. اما این که دین تفصیلاً مشتمل بر چه قوانین و تعالیمی باید باشد، از حد درک و معرفت انسان بیرون است، و این خداوند است که حد و مرز دین را روشن می‌سازد. بنابراین، آنچه از طریق وحی برای بشر فرو فرستاده شده است، دقیقاً همان چیزی است که بشر انتظار آن را از دین دارد. و خیر و صلاح انسان را دربردارد.

در گفتاری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تبیین فلسفه نسخ شریعت‌ها و احکام آسمانی آمده است که بشر چون بیماری است که به طبیب نیازمند است، و آن طبیب خداوند علیم و حکیم است، روشن است که مصلحت بیمار در چیزی است که طبیب تشخیص می‌دهد، نه در آنچه بیمار تشخیص می‌دهد یا می‌پسندد.^(۳)

انتظار بشر (یا دینداران) را می‌توان ملاک تشخیص قلمرو دین دانست؟ انتظار کدام بشر، و کدام دیندار؟ با توجه به این که دین پدیده‌ای است آسمانی و الهی و فعل تشریحی خداوند است، آیا رواست که بگوییم: حدود و ثغور قلمرو آن را بشر تعیین می‌کند؟ آیا سزاوارتر این نیست که قلمرو دین را، چون اصل دین، به خداوند علیم و حکیم بسپاریم. مگر نه این است که خداوند فرموده است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»^(۱)؛ «چیزی نیست مگر آن که گنجینه‌ها (انباشته‌ها) یش پیش ماست، و ما آن را جز به اندازه معلوم فرو نمی‌فرستیم».

همان‌گونه که خداوند رزق بشر را آن اندازه که خود به خیر و صلاح بشر می‌داند فرو می‌فرستد، نه آن مقدار که بشر انتظار آن را دارد، دین نیز چنین است: «وَلَكِنْ يُنَزَّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ»^(۲).

به عبارت دیگر، انتظار بشر دو گونه است: انتظار اولی و انتظار ثانوی، انتظار اولی بشر همانا انتظار تکوینی و فطری اوست، انسان به زبان تکوین و فطرت از آفریدگار خود انتظار دارد که او را هدایت

۱. حجر/۲۱.

۲. شوری/۲۷.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۴۲.

مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (۲)

بر این اساس، آنچه در قرآن کریم و احادیث معصومین بیان شده است، جزء دین و شریعت الهی است. این گزاره‌ها، آموزه‌ها و احکام و معارف مختلف از نظر مبدأ و غایت متحدند، چرا که مبدأ آنها خداوند است، و غایت آنها نیز هدایت بشر به صراط مستقیم، «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۳)، «يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (۴)، «يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» (۵)، «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» (۶)

۴. هدف نهایی و اهداف میانی

هدف نهایی دین، هدایت بشر و رستگاری او است، ولی این هدف نهایی، با اهداف میانی که ابزار و راه وصول به هدف نهایی اند، منافات ندارد. این که قرآن چه معارف و قوانینی را باید بیان

انتظار ثانوی آن است که در شرایط خاص و تحت تأثیر عوامل مختلف جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و روانی شکل می‌گیرد، چنین انتظاری همیشه بجا و مایه خیر و صلاح بشر نیست، چرا که عوامل و شرایط تأثیرگذار در آن، همیشه حق نیستند. اکنون اگر زمان قلمرو دین را به چنین انتظاری بسپاریم، اولاً: موجب بی‌ثباتی و آشفتگی در احکام و برنامه‌ها دینی خواهد شد، چرا که تحول و تبدل در این باره گستره‌ای بس گسترده دارد، و ثانیاً: غرض و هدف دین که هدایت بشر به آنچه مایه خیر و صلاح، و سعادت و رستگاری اوست، نقض خواهد شد، چرا که این گونه انتظارات - چنان که گذشت - خطاپذیر است و چه بسا، به جای آن که رحمانی و سعادت آور باشد، شیطانی و شقاوت خیز باشد. چنین انتظاراتی از دین، به تعبیر قرآن کریم، «هواء» است، که پیروی از آن مایه تباهی جهان و شقاوت انسان است: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۱)، «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ

۱. مؤمنون/۷۱.

۲. جاثیه/۱۸.

۳. اسراء/۹.

۴. سبأ/۶.

۵. احقاف/۳۰.

۶. احزاب/۴.

جامع و مصون از خطا برنیاید، این وظیفه نیز برعهده وحی است. حتی اگر عقل و دانش بشر نیز آن را بشناسد، باز نمی توان گفت: بیان آن توسط وحی بیهوده است، چرا که با توجه به غفلت پذیری و فراموشکاری انسان، یادآوری های وحی می تواند کارساز و هدایتگر باشد، چنان که همه اوامر و نواهی ارشادی وحی این گونه اند.

در هر حال، ما اینک، با قرآن و احادیثی روبرو هستیم، که معارف بسیاری در قلمرو طبیعت شناسی، سیاست، اخلاق، اقتصاد و روابط اجتماعی بشر دارد. قطعاً نمی توان بیان آنها را گزاف و لغو دانست، زیرا «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» از این رو، این گونه قوانین و دستورات، در مسیر هدایت بشر - که هدف نهایی دین است - تأثیرگذار بوده است. از طرفی، این معارف و احکام، حق و استوارند، و به حکم حقانیت و عصمت وحی، از هرگونه خطایی مصون اند. از سوی دیگر، مخاطب این گونه تعالیم و دستورات (خطابات شرعی) افراد خاصی (مردم عصر پیامبر ﷺ) یا عصر

کند تا هدف نهایی آن تحقق یابد، چیزی نیست که از بیرون بر دین تحمیل شود، بلکه دین خود متکفل آن است، یعنی خداوند دانا و حکیم که دین را مقرر می دارد و می پرورد، آنچه را که برای هدایت انسان لازم است، بیان می دارد، همان گونه که برنامه های عبادی بشر را بیان کرده است، برنامه های اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی او را نیز به مقداری که تأمین کننده هدف هدایتی دین بوده است، بیان کرده است. قوانین طبیعی و متفاوتی وارد در زبان وحی نیز از همین قبیل است.

عقل و خرد آدمی جز این را نمی گوید که مقتضای حکمت و لطف الهی این است که بشر را هدایت کند، و چون هدایت های تکوینی و فطری جوابگوی این نیاز نیست، هدایت های تشریحی هم لازم است. اما این که شریعت چه معارف و احکامی را باید بیان کند، آیا صرفاً برنامه های عبادی بشر را بیان کند، یا در زمینه مسایل اجتماعی و اخلاقی او نیز باید تعالیم و دستوراتی ارائه دهد یا نه؟ هرگاه، عقل و دانش بشر محدود باشد و از عهده ارائه برنامه ای

حضور امامان معصوم و...) نمی باشند، یعنی ساختار نحوی و منطقی آنها، از قبیل قضایای خارجی نیست، بلکه از قبیل قضایای حقیقیه است، زیرا معمولاً با تعبیر «یا ایها الناس»، «یا ایها الذین آمنوا» و مانند آن بیان شده اند، بنابراین، مقید به مکان و زمان خاصی نخواهند بود، و چون شریعت اسلام، شریعت خاتم است، نتیجه این خواهد بود که احکام و قوانین یاد شده ثابت و جاودانه اند.

این مطلب که این قوانین هدف نهایی دین نیستند، بلکه اهداف میانی و مقدمه‌ای یا واسطه‌ای دین اند، در سرنوشت نتیجه مزبور تأثیری نخواهد گذاشت، زیرا اگر چه اهداف میانی و مقدمه‌ای می باشند، همیشه و برای همگان این گونه اند. بنابراین، عرضی دانستن آنها به این اعتبار که آنها از اهداف نهایی نیستند، موجب متغیر و متحول دانستن آنها نخواهد شد، و ایمان به آنها نیز بر هر مسلمانی واجب است، چرا که از مصادیق «ما أنزل الله» و «ما جاء به النبی» می باشند. پس، فرضیه «ذاتیات و عرضیات دین» در این باره عقیم و نازاست.

در این جا یادآوری این نکته لازم است که معارف و احکامی که از طریق وحی به بشر ابلاغ شده است، با توجه به این که هدف نهایی و اساسی آن هدایت بشر در مسیر سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی او بوده است، چهار محور و قلمرو کلی را تشکیل می دهد که به روابط چهارگانه انسان مربوط می شود. این قلمروها عبارتند از:

الف) عبادت و پرستش خداوند (رابطه انسان با خدا)

ب) خودشناسی و خودسازی (رابطه انسان با خود)

ج) امنیت و عدالت اجتماعی در شکل گسترده (رابطه انسان با افراد دیگر)

د) هستی شناسی (رابطه انسان با جهان)

با رجوع به قرآن کریم روشن می شود که وحی در همه این قلمروها به هدایت‌گری پرداخته و معارف و احکامی را بیان کرده است، اگر تفاوتی یافت می شود مربوط به مقدار و چگونگی هدایت‌های و حیانی در قلمروهای یاد

پیامبر ﷺ وحی نموده، و آنها را بخشی از رسالت عظیم پیامبر ﷺ دانسته و او را به ابلاغ آن به بشر تکلیف کرده است؟ چگونه خداوند علیم و حکیم بر چیزی که خارج از رسالت پیامبر بوده و از اهداف دین به شمار نمی‌رود این اندازه تأکید و اهتمام ورزیده، و بخش عظیمی از وحی نبوت را به آن اختصاص داده است؟ این گونه ملاحظات به روشنی، ناستواری فرضیه مزبور را آشکار می‌سازد، و این احساس را در انسان پدید می‌آورد که هرگونه بحث بیشتر در نقد آن، از قبیل توضیح واضحات، و بحث‌های غیر لازم است. ولی آرایش ظاهری و بهره‌گیری بیش از حد از صناعت خطابه و شعر چنان چهره فریبنده‌ای به فرضیه داده است که مجال تأمل و ژرف اندیشی را از خواننده باز می‌ستاند، و خطاها و ناموزونی‌های آن را می‌پوشاند. ادامه دارد

شده است، در این میان آیات مربوط به هستی‌شناسی (اعم از خداشناسی، فرشتگان، جن، انس، طبیعت، آسمان، زمین، گذشته، آینده) بیشترین حجم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد.

موضوعات یاد شده، برخی را عقل نظری درک می‌کند، و برخی را عقل از درک آن ناتوان است، ولی از طریق علم تجربی می‌توان به آنها آگاه شد، و برخی حقایقی غیبی است که جز از راه وحی نمی‌توان آنها را شناخت، بسیاری از آنچه را از طریق علم تجربی می‌توان شناخت نیز در گذشته در زمره مجهولات علمی بوده است، در بیشتر این موارد نیز نه پرسشی مطرح شده، و نه حادثه‌ای رخ داده است که سبب بیان آنها بوده باشد، بلکه خداوند بر اساس علم و حکمت و به انگیزه هدایت بشر آنها را به پیامبر ﷺ وحی کرده است. حال اگر این مجموعه عظیم از آیات قرآن را عرضی بدانیم و بیان آنها را خارج از وظیفه پیامبر و رسالت دین بینگاریم، این پرسش مطرح می‌شود که، چرا خداوند آنها را به